

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/15

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع

مرحوم محقق در متن شرایع، بخش دوم را نکاح منقطع قرار داد و فرمود در نکاح منقطع دو مبحث است: یکی تعیین ارکان محوری نکاح متعه است؛ یکی هم احکام خاصه نکاح منقطع. مبحث اول را که به عنوان نظر اول در ارکان محوری نکاح منقطع بود گذراندند، فرمودند ارکان نکاح منقطع چهار تاست: «الصیغه و المحل و الاجل و المهر».[1] نظر ثانی و بخش دوم را در احکام آن قرار دادند که هشت حکم در این «النظر الثانی» مطرح است.[2]

در بین این احکام ثمانیه بخشی از اینها قبلاً گذشت؛ ولی برای جمع بندی نهایی و حضور ذهن، بعضی از آنها را بازگو می‌کنند؛ لذا آن بخش‌هایی که در مبحث اول گذشت، آن را به طور اجمال بیان می‌کنند و آنچه را که در بخش اول نگذشت مخصوص بخش دوم است، به صورت مبسوط ذکر می‌کنند. لذا فرمودند: «النظر الثانی» در احکام نکاح منقطع است، «و اما احکامه ثمانیه: الاول اذا ذکر الاجل و المهر صح العقد». اگر در بین این عناصر محوری؛ «صیغه» که یقینی است، «تعیین زوج و زوجه» یقینی است و اینها مفروغ عنه هستند، عمده مسئله «مهر» و «مدت» است، اگر این دو عنصر اخیر هم ذکر شد، عقد منقطع صحیح است و آثار خاص خودش را دارد. «و لو اخل بالمهر مع ذکر الاجل»؛ اگر در بین این دو رکن اخیر، مهر یاد نشد و مدت ذکر شد، «بطل العقد»، چرا؟ چون مهر در نکاح منقطع رکن است، اولاً؛ و بدیل ندارد، ثانیاً؛ ولی در نکاح دائم، نه رکن است و نه اینکه اگر ذکر نشد بی‌بدیل باشد؛ هم بدیل دارد، هم رکن نیست؛ اما در نکاح منقطع هم رکن است هم بی‌بدیل، تبدیل به «مهر المثل» و مانند آن نمی‌شود؛ مانند اجاره‌ای که اگر تعیین نشود به «أجرة المثل» بر نمی‌گردد. «و لو اخل بالمهر مع ذکر الاجل بطل العقد» چون جانشین ندارد، بدیل ندارد؛ ولی «و لو اخل بالاجل حسب»؛ فقط مدت یاد نشد، «بطل متعة و انعقد دائماً».

در جریان «مهر» اگر در نکاح دائم یک مهر باطلی ذکر شود که اصلاً مالیت ندارد؛ مانند خمر و خنزیر، یا مال او نیست؛ مثل اینکه خانه کسی را مهر همسر خودش قرار داد، این تبدیل می‌شود به «مهر المثل». در جریان «نکاح منقطع» این چنین نیست که اگر مهر ذکر شد و اجل ذکر نشد، این به اجل مثل برگردد، به بدیل برگردد، چنین چیزی اصلاً مطرح نیست، نکاح منقطع آن باطل است و نکاح دائم واقع می‌شود. «و لو اخل بالاجل حسب»، فقط این رکن ذکر نشد، «بطل» این عقد «متعة و انعقد دائماً» که بحث این چون مبسوطاً گذشت، خود مرحوم صاحب جواهر[3] و سایر فقها به طور اجمال این متن را فقط ترجمه کردند و گفتند نظر ما همان نظر سابق است و مرحوم صاحب جواهر - متأسفانه - فرمایش محقق را می‌پذیرد؛ منتها با فراز و نشیب، و رد می‌شوند. قبلاً هم گذشت به اینکه عقد امر قصدی است و امر قصدی بدون قصد هم واقع نمی‌شود و چیزی جای آن را نمی‌گیرد. اگر در جریان عقد دائم، «مهر المثل» بجای «مهر المسمی» می‌نشیند؛ برای اینکه مهر رکن نیست، بدیل دارد؛ اما در جریان نکاح منقطع که

مدت رکن است، اگر این مدت عمداً ذکر نشود، عقد باطل است، چرا؟ برای اینکه نکاح منقطع را که باید با رکن اجل یاد شود نشد، نکاح دائم هم که اصلاً تحت قصدشان نبود. نکاح هم که منقسم می‌شود به منقطع و دائم، این جامع؛ نه خودش وجود دارد و نه در ضمن فرد مردّد وجود دارد، فرد مردّد اصلاً مصداق ندارد در عالم، چیزی که خودش در عالم مصداق ندارد چگونه آن جامع در ضمن فرد مردّد یافت شود؟! برای «النکاح» مانند «الصلاة» یک سلسله احکامی است که نماز چیز خوبی است؛ اما اگر چنانچه برای خود صلات یک احکام فقهی است، معنای آن این نیست که «الصلاة» در عالم موجود است. نکاح چیز خوبی است، «النکاح سُئِي» پیغمبر

(صلی الله علیه وآله وسلم) است [4] و آثار مثبتی دارد؛ اما معنای آن این نیست که «النکاح بالقول المطلق» در خارج وجود دارد. نکاح یک امر قصدی است، قوام آن قصد است؛ اگر عالماً عامداً مدت را ذکر نکنند و قصد نکاح منقطع داشته باشند، بر فرض که چنین چیزی متمشی بشود باطل است، دلیلی ندارد که عقد دائم صحیح باشد.

سوال: اگر یک قباله‌ای پیدا شد و در آن قباله، متن صیغه این چنین خوانده شد که گفت: «زوّجت کذا» با این مهر فلان زن را، بعد آن شخص بخواهد ادّعا کند که من قصدم نکاح منقطع بود، این مسموع نیست، این فقط به درد محکمه می‌خورد که حاکم بتواند بگوید این عقد، عقد دائم است؛ وگرنه بین این شخص و بین «الله»، این «بین الغی» است و یک نکاح باطلی است، برای اینکه قصد جدّی او نکاح منقطع است، بعد بگوییم حالا چون ذکر نکردی نکاح می‌شود نکاح دائم! این هیچ وجهی ندارد.

مرحوم صاحب جواهر این خصیصه را دارد که سلطنت فقهی است و به واقع فقیه است؛ اما آن شهادت ابن ادریس را ندارد که در برابر دیگران بایستد؛ لذا تمام تلاش و کوشش او این است که حرف آن «ما هو المشهور» را، نه حرف مشهور را! حرف جمهور را، حرفی که مشهور بین اصحاب است این را توجیه کند و اگر توجیه‌پذیر نیست آرام از کنار آن رد شود، آن قدرت مخالفت را ندارد؛ این یک ابن ادریس می‌خواهد که صاف در برابر استادش بایستد، شیخ طوسی یک فحلی بود! و او هم شاگرد شیخ طوسی است؛ اما صریحاً در برابر شیخ طوسی قرار می‌گیرد و اگر نبود شهادت مرحوم ابن ادریس، دوران تقلید ادامه پیدا می‌کرد، سالیان متمادی فرمایش شیخ طوسی را محور قرار می‌دادند.

پرسش: روایت «ابن بکیر» [5] اگر با عمل اصحاب جبران شود، دیگر چه وجهی دارد ما جلوی این روایت را بگیریم؟!

پاسخ: ما یک مخصص لُبّی قطعی حاکم داریم و آن فهم ما و عقل ماست. از طرفی شارع مقدس که حکیم «علی الاطلاق» است نکاح منقطع را قصدی می‌داند، نکاح دائم را هم قصدی می‌داند، قصد این شخص هم نکاح منقطع بود، عالماً عامداً این قصد را ذکر نکردند، باید فتوا داد که حرفت باطل است؛ بگوییم نکاح دائم صحیح است، یک چیزی را بر او تحمیل کنیم بگوییم «ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد»! در موارد غیر ضروری مثل اینکه کسی به قصد اینکه به دیدار کسی برود، دیدار آن آقا حاصل نبود یک کسی دیگر بود دیدار او حاصل شد، این جا عرفاً می‌گویند؛ حالا یا طنز است یا غیر طنز، «ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد»، چون امر قصدی نیست؛ بود آن آقا یا نبود آن آقا، تحت اختیار و قصد این زائر نیست.

پاسخ: نه، «عقلية الاحكام لا تخصص»، حداقل این است که انسان یک دوره منظومه را دیده باشد که برخلاف عقل حرف نزند، نه اینکه حالا حکیمانۀ «فقه» بخواند، برخلاف عقل و آن بینات عقل حرف نزند «عقلية الاحكام لا تخصص»، حکم عقلی که تخصیص بردار نیست. شما مثلاً ببینید از اول تا آخر، از آخر تا اول «ریاضیات» که میلیون‌ها مسئله است، یکجا سخن از تخصیص عام یا تقیید مطلق نیست؛ عام و خاص برای «ریاضیات» نیست، عام و خاص برای «فلسفۀ» نیست، عام و خاص برای «کلام» نیست، مگر حکم عقلی تخصیص‌پذیر است؟! این چنین نیست که یک عالم ریاضی بگوید فلان‌جا ضربدر فلان هست، مگر در فلان‌جا! این تخصیص و تقیید برای قوانین اعتباری است، نه برای عقلی محض. در «فقه» بعضی از امور عقلی محض است، خود قطع را شارع مقدس محور قرار داد و فرمود این امر قصدی است؛ نظیر «لا صلاة الا بالنية» [6] [7] کسی عالماً عامداً با اینکه مسافر است و قصد نماز قصر داشت، ولی نیت نماز قصر نکرد ما بگوییم این «ینعقد دائماً» نماز چهار رکعتی او صحیح است، حالا قضا حساب می‌شود، چنین چیزی معقول نیست! اگر یک وقتی سهواً نشد، ممکن است شارع مقدس ترمیم کند از راه‌های دیگر؛ اما آنچه را که شما قصد داشتی و خواستی آن واقع شود، حالا لفظاً ذکر نکردی این باطل است، آنچه را که اصلاً قصد نداشتی و آن هم امر قصدی است، صحیح می‌شود، این چنین نیست! «النكاح المطلق» وجود ندارد، اولاً؛ «النكاح المطلق» در ضمن «احد الفردین المرددین» وجود ندارد، ثانیاً؛ هر کسی قصد خاص خودش را باید داشته باشد.

اگر مرحوم صاحب جواهر مانند ابن ادریس، گذشته از آن سلطنت فقهی، شہامت فقهی هم داشت، «فقه» بیشتر از این پیشرفت می‌کرد. خدا سیدنا الاستاد امام را غریق رحمت کند! اصرار او این بود که صاحب جواهر سخنگوی مشهور است؛ [8] منتها این تعبیر «مشهور» رایج بود. ما اگر بخواهیم بفهمیم که آنچه که در بین فقہا شهرت دارد، مشهور بین فقہا چیست، جواهر سخنگوست و حرف معروف را می‌زند؛ اقوال نادر را می‌گذارد کنار، آن قولی که معروف بین فقہاست را بیان می‌کند. ایشان تعبیرشان این بود که لسان شهرت است، لسان مشهور است، این هست؛ ولی اگر یک شہامتی می‌داشت نظیر ابن ادریس، «فقه» ما یک قدری بیشتر از این پیشرفت می‌کرد. الآن که می‌بینید فتوای نو انسان می‌خواهد بدهد می‌لرزد؛ برای اینکه پشتوانه‌ای مانند صاحب جواهر ندارد. این چنین نیست که حالا یک کسی آمده صد سال قبل برابر عرفیات آن زمان یک فهمی داشت، هم‌اکنون ما او را کلیشه کنیم؛ اما آن شہامت هم نیست، برای اینکه پشتوانه‌ای مانند جواهر نیست.

«علی‌ای حال» اگر این کار را مرحوم صاحب جواهر می‌کرد، «فقه» بهتر پیشرفت می‌کرد. البته آن تُند و تیزی‌بن ادریس هم خیلی مصلحت نبود یا نیست؛ چون ایشان مخالف حجیت خبر واحد هست، بله؛ بعضی خبر واحد را حجت می‌دانند و بعضی خبر واحد را حجت نمی‌دانند؛ اما این‌طوری که ایشان حمله می‌کند در سرائر می‌گوید مگر دین را غیر از خبر واحد چیزی دیگر بهم زد! [9] این فوق شہامت و فوق شہادت، یک تحوّر است. تعبیر ایشان در سرائر درباره اینکه خبر واحد حجت نیست این است که مگر بنای دین را! غیر از خبر واحد بهم زد؟! حالا چه خبری بود؟ چه حادثه‌ای بود؟ چه کسی خبر را مثلاً عمل کرد؟ این‌طور تحوّر هم نه، آن‌طور تسامح و تساهل هم نه! صاحب جواهر تساهلی و تسامحی نیست؛ حشر او با انبیای الهی! اما تمام تلاش و کوشش او این است که «ما هو المعروف بین الفقہا» را توجیه کند و اگر توجیه‌پذیر نیست نظر خودش را هم ذکر می‌کند. اما به هر حال ما

یک ابن ادیسی می‌خواهیم، این چنین نیست که حالا یک کسی صدسال قبل یک کتاب نوشته، همه احکام او «الیوم» با اینکه تحولات فراوانی شد، عرف بهم خورد، نظر بهم خورد، امکانات بهم خورد، همان حرف‌ها را آدم بگوید این چنین در می‌آید.

پس این فرمایش ایشان که فرمود: «بطل متعة و انعقد دائماً»، اگر در درون آن شخص یک تحولات قصدی پیدا نشود، این فرمایش تام نیست و اگر پیدا شود بله درست است و آن روایت هم هرگز نمی‌آید برخلاف عقل حکم کند، در مقام اثبات درست است. در مقام اثبات اگر کسی قباله‌ای بیاورد و در این قباله سخن از مدت نباشد، فقط عقد تزویج باشد «زوجت» یا «انکحت» باشد بدون ذکر مدت، این شخص بگوید به اینکه من قصد انقطاعی بود، این مسموع نیست، محکمه نظر می‌دهد که این عقد، عقد دائم است.

اما حکم دوم: «الثانی کل شرط یشرط فیه فلا بد ان یقرن بالایجاب و القبول و لا حکم لما یذكر قبل العقد ما لم یستعد فیه» [10] «الف» «استعداد» به واسطه جزم افتاد؛ یعنی عود نشود، تکرار نشود. «ما لم یستعد»، اصل آن «یستعداد» بود - «و لا لما یذكر بعده و لا یشرط مع ذكره فی العقد اعادته بعده و من الاصحاب من شرط اعادته بعد العقد و هو بعید». این قاعده «المؤمنون عند شروطهم» [11] هم در معاملات مطرح است که اصل آن در آن جاست، روایاتش را مرحوم صاحب وسائل در کتاب بیع و مانند بیع هم ذکر کرد، [12] و هم در باب نکاح؛ [13] چون در باب نکاح همین قاعده با تعبیرات دیگر آمده است. در باب بیع دست اینها باز است؛ مسئله ذکر قبل، ذکر بعد، ذکر در وسط، اینها مطرح نیست؛ اما در جریان نکاح، این اضلاع سه‌گانه جداگانه بحث شده است. فرمود هر شرطی که در عقد نکاح ذکر می‌شود - چون عناصر محوری اینها، ارکان چهارگانه‌اش مشخص شد؛ یعنی «عقد قولی»، «تعیین زوجین»، «مهر» و «مدت»، اینها ارکان هستند؛ حالا شروط دیگری در تجزیه مهر، تقسیط مهر، کیفیت بهره‌برداری، کیفیت دیدار و مانند آن، این مربوط به طرفین است که آنها جزء ارکان نیست - اگر شروطی در عقد نکاح راجع به این عقد انقطاعی واقع شود، این شرط «لازم الوفا» است، مادامی که در متن عقد باشد، چرا؟ چون وقتی در متن عقد بود، «أوفوا بالعقود» [14] همه جوانب را می‌گیرد، هم ارکان را و هم حواشی ارکان اربعه را می‌گیرد؛ ولی اگر قبل از عقد واقع شود یا بعد از عقد واقع شود، نظر خاص است. می‌فرمایند: «کل شرط» که «یشرط فیه» در نکاح منقطع، غیر از این ارکان اربعه که ضروری است، «فلا بد ان یقرن بالایجاب و القبول»؛ این باید مقرون ایجاب و قبول شود؛ یعنی در کنار ایجاب و قبول باهم ذکر شود؛ یعنی در متن عقد ذکر شود. «و لا حکم لما یذكر قبل العقد»؛ اگر قبل از عقد یک تعهداتی کردند و یک مقاوله‌ای داشتند، ولی در متن عقد ذکر نکردند کافی نیست، ولو این عقد «مبنیاً علی تلک الامور» ذکر شود. «و لا حکم لما یذكر قبل العقد ما لم یستعد». «استعاده»؛ یعنی دوباره عود داد. «ما لم یستعد» یعنی عود نداد، در متن عقد ذکر نکردند.

پس شرط اگر در متن عقد واقع شد، مشمول «أوفوا بالعقود» است، «أوفوا بالعقود» ارکان و حواشی را یکجا شامل می‌شود و اگر شروط قبل از عقد به صورت گفتگو و مقاوله مطرح شد و در متن عقد تکرار نشد، ولو «مبنیاً علی تلک الشروط» باشد، دلیلی بر وجوب وفا نیست و وجوب وفا را شامل نمی‌شود. پس «لابد» اینکه «ان یقرن»؛ این مقرون شود به ایجاب و قبول از یک طرف؛ «و لا حکم لما» شرطی که «یذكر قبل العقد»، «ما لم یستعد فیه»، این حکم دوم. حکم سوم: «و لا لما یذكر» بعد از عقد؛ اگر بعد از عقد تمام شد، یک سلسله شرایطی ذکر کنند، این «لازم الوفا» نیست. پس این سه تا فرع شد؛ شرایطی که در متن عقد است «لازم الوفا» است و اگر در قبل از عقد یک

سلسله شرایطی ذکر شد ولی در متن عقد ذکر نشد؛ این اعتباری ندارد و اگر شرایطی بعد از عقد گفتگو شد آن هم ضامن اجرا ندارد.

«و لا يشترط مع ذكره في العقد اعادته بعده»؛ اگر در متن عقد یک سلسله تعهدی کردند کافی است، بازگو کردن این شرایط بعد از عقد لازم نیست. اینها را ذکر می‌کنند «نظراً بالروایات المختلفة الواردة في هذا الباب». تمام این جزئیات: شرط «قبل العقد»، شرط «بعد العقد»، اعاده شرطی که در متن عقد ذکر شده «بعد العقد» - چون نصوص خاصه در این زمینه زیاد هست و ناظر به این فروع است - اینها را مرحوم محقق دارد می‌گوید که نه، اگر در متن عقد شرطی شد «لازم الوفا» است ولو بعداً ذکر نشود. «و من الاصحاب من شرط اعادته بعد العقد»، چرا؟ «تبعاً للنص» که وارد شده است و این بعید است. این ترجمه این نظر ثانی است.

مستحضرید که مسئله «شرط» در بخش سوم از قوانین اسلامی قرار دارد. برنامه‌های دینی یک بخشی از آن «ملی و محلی» است، یک بخشی از آن «منطقه‌ای» است و یک بخشی از آن «بین‌المللی» است. احکام اسلام در این سه حوزه تلخیص می‌شود. آن بخشی که ملی و محلی است؛ مانند «صوم و صلات» که در داخله امت اسلامی است، گرچه همه مکلفانند؛ ولی آن چه که عمل می‌شود و عمل او صحیح است حوزه اسلامی است. کافر اگر بخواهد نماز بخواند نماز او باطل است؛ برای اینکه نیت نمی‌تواند بکند، گرچه مکلف است ولی عمل صحیح نیست. این «صوم» و «صلات» و «حج» و «زکات» و «عمره» و مانند آن در داخله ملی و محلی صحیح است، گرچه همگان مکلفانند، ولی از اینها صحیح است؛ برای اینکه دیگری که کافر است چگونه قصد قربت می‌کند؟! چگونه طهارت پیدا می‌کند و وضو می‌گیرد؟! منظور از اینکه این بخش اول بخش ملی و محلی است، این نیست که فقط اینها مکلفانند؛ اینها مکلفانند، یک؛ از اینها صحیح است، دو؛ اما دیگران مکلفانند و از آنها صحیح نیست، لذا اجرایی نیست. بخش دوم احکام منطقه‌ای است که برای موحدان عالم است؛ یعنی مسلمان‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و مانند آن که خدا را قبول دارند؛ مانند احکام جزیه، احکام ذمه، کتابی بودن، نکاح منقطع درباره اینها صحیح است و مانند اینها؛ چون نکاح منقطع را درباره غیر کتابی تجویز نکردند. این احکام منطقه‌ای است.

احکام بین‌المللی این است که گذشته از اینکه همه مکلفانند که در همه جا همین‌طور است، مسلمان‌ها چه با خودشان که می‌شود ملی و محلی، چه با اهل کتاب که می‌شود منطقه‌ای، چه با انسان‌ها اعم از ملحد و مشرک، این می‌شود بخش بین‌المللی اسلام. تعهدات و معاملات و شروط و توافقاتنامه‌ها و برنامه‌ها، اینها جزء احکام بین‌المللی اسلام است. در این بخش فرمود به اینکه مادامی که اصل کار مشروع باشد، شما می‌توانید در داخله اسلامی «محلی»، در داخله توحیدی «منطقه‌ای»، در حوزه جهانی «انسانی»، اینها را داشته باشید. خصوص نکاح چون امر منقطه‌ای نیست، چه رسد به بین‌المللی؛ امر ملی و محلی است، مگر در بخش نکاح منقطع که راجع به آن هم یک‌طرفه؛ حالا باید جمع کرد.

مسئله «وفای به شرط» در غیر از مسئله نکاح، جزء احکام بین‌المللی اسلام است؛ خرید و فروش این‌طور است، تعهدات این‌طور است. اگر کسی یک گشتی را بیمه کرد، چه در داخل باشد چه خارج باشد، خرید و فروش کرد یا تعهداتی کرد تعهدات بین‌المللی، این «واجب الوفا» است و باید الزام باشد؛ این جزء احکام بین‌المللی اسلام است. «المؤمنون عند شروطهم» این‌طور است، «أوفوا بالعقود» این‌طور است. و این از تعبیر قرآن کریم هم که دارد: «ذکری للبشر»؛ [15]

یعنی گذشته از اینکه تمام احکام اسلامی برای تمام جوامع بشری است، یک سلسله حقوق، حقوق بشری است، حقوق بشر است. فرمود: «مَا مِثْلَ ذِكْرِ النَّبِيِّ»، اختصاصی به عرب و عجم و تازی و فارسی ندارد؛ مالی که انسان می‌فروشد باید درست بفروشد، دروغ نگوید، کم ندهد، گران ندهد، احتکار نکند، این است؛ احکام بین‌المللی اسلام است. و بر احکام بین‌المللی اسلام هم قرآن خیلی تکیه می‌کند، می‌گوید شما با کفار نمی‌توانید کنار بیایید؛ برای اینکه شما برابر دین خود به تمام تعهدات عمل می‌کنید. آیه سوره مبارکه «توبه» با مشرکین بد کینه مکه این حرف را زد، فرمود: درست است جنگ را بر شما تحمیل کردند، چندین بار حمله کردند؛ اما شما تعهد کردید یک چند ماهی را، مادامی که اینها با شما کاری ندارند، بر شما واجب است به این عهدنامه عمل کنید و پای امضایتان بایستید. [16] [17] ما در این جنگ ده‌ساله که دو سال داخلی بود و هشت سال زد و خورد بود که ایران شهادتی کرد، گریه را یاد گرفتیم، اما حماسه را یاد نگرفتیم. ایران یک کاری کرد که در بین این کره زمین و در بین این هفت میلیارد بی‌سابقه است. آن شهادت‌ها را، آن کرامت‌ها را، ما یک فردوسی می‌خواهیم که ثابت کند که ایران چه کاری کرد! بله، جنگ کردیم، کشته دادیم، شهید دادیم، گریه می‌کنیم، اشعار آیینی در رثا و مرثیه اینها زیاد گفتیم؛ اما این را ما بارها به عرض شما رساندیم؛ حالا نمی‌دانم در این محفل گفتم یا نه! ما ده سال گرفتار بیگانگان بودیم، این جنگ جهانی بود در حقیقت؛ جنگ جهانی معنای آن این نیست که با هم بجنگند؛ اگر همه جهان جمع شدند یک کشور مظلومی را کوبیدند این می‌شود جنگ جهانی. در این دفاع مقدس، کدام کشور بود که علیه ما کوشش نکرد، یا پول نداد، یا جاسوس نداد، یا اسلحه نداد؟! دو سه تا کشور کوچک بودند که چشمشان یا به جیب ما بود یا به کیف ما، از دو سه تا کشور کوچک کاری ساخته نبود. مسئولین ما به همین سه تا کشور می‌رفتند جایی نداشتند بروند. اینها هم که خودشان را نمی‌توانستند اداره کنند؛ یا به نفت ما یا به گاز ما وابسته بودند. دو سال جنگ داخلی خورد بود، نه زد و خورد! آن دو سال اول ما مدام می‌خوردیم؛ یا 72 نفر را شهید کردند، یا ریاست جمهوری را، یا نخست‌وزیری را، یا دادگاه انقلاب را، یا عزیزان ما را در کوچه پس کوچه ترور کردند، مدام ما داشتیم شهید می‌دادیم! شما ندیدید شهید بهشتی را! تمام قد مدیر بود، چقدر مؤدب بود! من می‌دیدم در درس خصوصی مرحوم علامه، او تنها می‌تواند جوابگو باشد؛ باهوش، بافهم، باادب! بعد از شهادت ایشان و شاید هم در همان روزهای اول در همان شورای عالی قضایی یک مقداری بیش از حد معمول قرآن خواندم برای ایشان و بعد خوابیدم، دیدم ایشان با جلال و شکوه دارد می‌رود، گفتم کجا؟ دیدم اشاره کرد به یک قصری، گفت آن‌جا، جای شهید بهشتی به واقع خالی است! سر تا پا ادب بود، سر تا پا محبت بود، مدیریت او هم که ممتاز بود. به هر حال اینها را از ما گرفتند. فقط خورد بود، فقط گریه می‌کردیم، کاری از ما بر نمی‌آمد. سال 57 شد که خلق ترکمن سنگر بستند و گلوله و جنگ رسمی شد، این عزیزان شمالی هم رفتند خاموش کردند، بعد جنگ کردستان شد، بعد جنگ خلق عرب شد، بعد جنگ خلق مسلمان شد؛ این دو سال مدام خورد بود، زد و خورد نداشتیم. این هشت سالی که زد و خورد بود آنها همه چیز داشتند، ما هیچ چیزی نداشتیم، ولی عزیزان ما به هر وسیله‌ای بود نظام را حفظ کردند که حالا چون دهه فجر است، به این مناسبت عرض می‌کنیم. رؤسای همه این کشورهای منطقه آمدند خدمت حضرت امام، نماز ظهر را خدمت امام خواندند، بعد بین دو نماز امام آنها را موعظه کرد با قدرت و شهادتی که داشت که اینها حمله کردند و ما باید دفاع کنیم و مانند این حرف‌ها. آنها آمدند که شما قطعنامه را قبول کنید. تا شد سال هشتم که به هر حال قطعنامه قبول شد. وقتی قطعنامه با اصرار آنها قبول شد، عزیزان ما ارتشی و سپاهی و بسیجی و نیروی مردمی به قول آقایان «حشد اسلامی» اینها از جبهه آمدند بیرون، آمدند در خانه‌هایشان

و جبهه خالی شد. همین منافقینی که تحت پوشش صدام ملعون بودند «علیه من الرحمن ما يستحق»، با همه امکانات صدامی در عملیات «مرصاد»، به ایران حمله کردند، حالا جبهه‌ها خالی است، اینها آمدند بخشی از ایران را گرفتند، خدا باز همین عزیزان ما را که با اولیایشان محشور کند! شهید صیاد شیرازی و دیگران آمدند و قیام کردند و خطر عملیات «مرصاد» را برطرف کردند. پس ما کم آسیبی از حکومت عراق ندیدیم. خدا صدام را گرفت و او حمله کرد به کویت که این کشور یکی از استان‌های من است. امیر کویت دست از لای عباي مطلقاً درآورد و دستمال درآورد و نزد غربی‌ها گریه کرد و به آنها وعده نفت داد و آنها تلاش و کوشش کردند که یک اتحادیه تشکیل بدهند و از غرب لشکرکشی کردند و آمدند این‌جا که صدام را بیرون بکنند و بهره‌ای از نفت ببرند. همه آنها برای اینکه هزینه کمتری کنند به مسئولین ما، به مردم ما، به نظامی‌های ما گفتند شما هم چهار گلوله از طرف شرق بزنید که هزینه ما کمتر شود؛ نه امام، نه مسئولین، نه مردم هیچ‌کدام این کار را نکردند، گفتند ما امضا کردیم. این شرافت و شهامت، یک فردوسی می‌خواهد ما کم کاری نکردیم. شهید دادن و گریه کردن، کار مظلومانه و منفعلانه است. روزی که ما قدرت داریم گفتیم ما پای امضایمان ایستاده‌ایم؛ چون دین ما می‌گوید شما اگر تعهد کردید دخالت نکنید؛ این کم کاری نیست! ما فقط گریه را بلدیم و شعرهای آیینی و مرثیه! این فردوسی تنها به همان حماسه‌هایش نیست. من ندیدم مرحوم صدر المتألهین نام شاعری را ببرد و از شاعر به عظمت یاد کند، فقط یک‌جا نام حافظ را می‌برد که می‌گوید: «ناظم جوهر اولیاست»، نبوت کسبی نیست. [18] [19]

دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار *** ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست. [20]

می‌گوید نبوت که با درس و بحث حاصل نمی‌شود؛ آنکه بی‌خون و دل حاصل می‌شود آن نبوت است؛ آنکه آدم بخواهد درس بخواند می‌شود عالم، پیغمبر که نمی‌شود. این را مرحوم صدر المتألهین از جناب حافظ در بحث «نبوت» نقل می‌کند که نبوت کسبی نیست. در مسئله «توحید» شعر مرحوم فردوسی را نقل می‌کند که یکی از بزرگان و مفاخر شیعه است. آن روزی که نام مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) را هیچ کس قدرت نداشت ببرد، او در کمال شهامت گفت:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست [21]

اگر او نبود که سر به دار رفته بود. مگر آن حکومت خشن حاضر بود نام مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) را با این جلال و شکوه بشنود!

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست

در «توحید» شعری که مرحوم ابوالقاسم فردوسی دارد این است که:

خداوند بالا و پستی تویی *** ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی [22]

این «یاء» در «هستی»، یای ضمیر نیست، اینکه حرف علمی نیست، می‌گویند من نمی‌دانم شما هر چه هستی خودت هستی! آن برداشتی که صدر المتألهین از فرمایش فردوسی دارد این است که این «یاء» یای مصدری

خداوند بالا و پستی تویی *** ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی

یعنی تمام حقیقت هستی تویی، این می‌شود «صرف الوجود».

حرف فارابی هم در مسئله «صرف الوجود» است، اگر کسی «صرف الوجود» را درک کند، «صرف الوجود لا یتثنی و لا یتکرر»، ما دوتا «صرف الوجود» نداریم.

خداوند بالا و پستی تویی *** ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی

شما در بین این هفت میلیارد کجا دیدی که ده سال آسیب ببیند، روزی که قدرت دستش است بگوید من پای امضای ایستادم؟! کجا دیدی؟! ما فقط گریه را یاد گرفتیم، آن شعرهای کم‌محتوای آیینی را یاد گرفتیم. ما خیال کردیم با سواد شدن گناه است! یا آنکه در دست و پای همه ریخته است، این را هم سواد می‌دانیم. مشکل ما این دو امر است: اول باید بفهمیم باسواد شدن معصیت کبیره نیست؛ دوم اینکه این چیزی که در بین دست و پای خیلی‌ها ریخته است این هم سواد نیست. به ما گفت با مشرک اگر تعهد کردی بایست؛ مگر این مشرکین کم کاری کردند نسبت به پیغمبر؟! فرمود مگر امضا نکردی؟ مگر تعهد نسپردی؟ اگر ما بگوییم ترامپ و مانند ترامپ اینها از آن ادراکات اولیه انسان محروم‌اند، بی‌جا نگفته‌ایم. فرمود امضا کردید پای امضایان بایستید. قبلاً هم به عرضتان رسید، این پیام «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، خیلی جهانی نیست؛ ولی پیام «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» جهانی است یا جهانی‌تر است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی به عقدتان وفا کنید، جمله انشائییه است که مفید و خوب است؛ اما «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، این شناسنامه یک ملت را معرفی می‌کند، می‌گوید مسلمان را می‌خواهید بشناسید، آدرس به شما می‌دهم؛ نمی‌گوید «ایها المسلمون اوفوا بالشروط»! این شناسنامه و آدرس اسلامی مسلمان‌هاست، مسلمان را بخواهید بدانید کجاست، پای امضایش ایستاده است. جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القاء شده که قطعی‌تر و یقینی‌تر از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» جمله انشایی است مفید انشاست؛ اما جمله خبریه‌ای که مفید انشا باشد که در اصول خواندید، قوی‌تر و غنی‌تر است. دوم اینکه آدرس می‌دهد، اصلاً مسلمان آن است که پای حرفش بایستد، «الْمُؤْمِنُونَ» خانه او، جای او، مکان او، آدرس او، نشان و نشانه او، پای امضای اوست. این بیان، بیان عرشی است: «الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ».

[24]

ما یاد گرفتیم که با مشرکین اگر امضا کردیم، دیگر خلاف نکنیم. دیگر هیچ کس؛ نه امام، نه مسئولین، نه مردم، هیچ‌کدام! همه گفتند شما دارید با هم می‌جنگید. اگر چهار تله گلوله از ایران می‌رفت به آن طرف، کسی اشکال نمی‌کرد، برای اینکه ما خیلی در این هشت سال رنج دیدیم؛ اما نکردیم این کار را. این «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، قانون بین‌المللی اسلام است و فخر ما در دوران جنگ تحمیلی است؛ منتها جای فردوسی (رضوان الله تعالی علیه) خالی است.

- [1] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج 2، ص 246-250.](#)
- [2] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج 2، ص 250-251.](#)
- [3] [جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي، ج 30، ص 172.](#)
- [4] [جامع الأخبار \(لشعيرى\)، محمد الشعيرى، ج 1، ص 101.](#)
- [5] [الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 5، ص 456.](#)
- [6] [بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث، العلامة المجلسي، ج 81، ص 243.](#)
- [7] [«لَا صَلَاةَ إِلَّا بِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ وَ إِحْضَارِ النِّيَّةِ...».](#)
- [8] [الخلل في الصلاة، السيد روح الله الخميني، ج 1، ص 139.](#)
- [9] [السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن إدريس الحلّي، ج 1، ص 20.](#)
- [10] [شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام \(ط - اسماعيليان\)، المحقق الحلّي، ج 2، ص 250.](#)
- [11] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج 7، ص 371.](#)
- [12] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 18، ص 16-17، أبواب الخيار، باب 6، ح 1، ط آل البيت.](#)
- [13] [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 276، أبواب المهور، باب 20، ح 4، ط آل البيت.](#)
- [14] [مائده/سوره 5، آيه 1.](#)
- [15] [مدثر/سوره 74، آيه 31.](#)
- [16] [توبه/سوره 9، آيه 7.](#)
- [17] [﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.](#)
- [18] [مفاتيح الغيب، ملاصدرا، ج 1، ص 470.](#)
- [19] [«... كما قال لسان العرفاء ناظم جوهر الاولياء. دولت آنست كه بى خون دل آيد به كنار *** ورنه با سعى و عمل باغ جنان اين همه نيست.».](#)
- [20] [ديوان حافظ، غزليات، غزل 74.](#)
- [21] [شاهنامه فردوسي، بخش 7، گفتار اندر ستايش پيغمبر.](#)
- [22] [شاهنامه فردوسي، بخش 1، آغاز كتاب.](#)
- [23] [الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ملاصدرا، ج 2، ص 334.](#)
- [24] [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج 7، ص 467.](#)